

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ژان میشل ورنوشه  
برگردان از: حمید محوی  
۱۰ جون ۲۰۱۳

## ایران، تخریب ضروری

بخش ۷



### اینرسی سیستمیک

با طرح موضوع اینرسی سیستمیک با مفهومی اساسی روبه رو هستیم که باید روی آن تأکید کنیم، با آگاهی به این امر که بررسی جوامع انسانی به زمینه ای از شناخت یعنی در زمینه فزیک ماده قابل بررسی می باشد.

در مورد موضوع مرکزی ما در اینجا، یعنی اینرسی نظام جهانی، باید بگوئیم که ساخت و ساز آن به شکلی تکوین یافته که خارج از وقوع یک مصیبت عظیم و فراگیر، هیچ موردی وجود ندارد که جهت گیری و طبیعت ساز و کار تحول یابنده آن را زیر علامت سؤال ببرد - تغییر دهد. به این معنا که سیر تحولی آن بر اساس منطق اینرسی خاصی صورت می گیرد که رویکرد و جهت گیری آن خدشه ناپذیر و اجتناب ناپذیر است. در چنین وضعیتی، افراد به جز این که قایق خود را در امواج پر تلاطم به سوی ساحلی ناشناخته و یا بدتر از همه به سوی ساحل خیلی شناخته شده ای هدایت کنند، انتخاب دیگری نمی توانند داشته باشند. مناطقی که از آن در اینجا یاد می کنیم تقریباً به شکل اجتناب ناپذیری به سوی رویارویی جدیدی بین شرق و غرب حرکت می کند، ولی این بار به شکل رویارویی مستقیم، و نه غیر مستقیم، و نه به شکلی که طی چهل و چهار سال جنگ سرد - از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱ - دو جبهه جغرافیای سیاسی در صحنه نبرد در کشورهای جهان سوم با یکدیگر مصاف دادند، مثل ویتنام، آنگولا، افغانستان...

بر این اساس و در تداوم این نظریات، در وهله نخست باید دانست که نظام اقتصاد جهانی جزء جدائی ناپذیر انرژی (فسیلی یا هسته ئی - اورانیوم و توریوم) است، و چنین پیوندی یکی از سه یا چهار عنصر مقدماتی مهم در رابطه با منطق نظام سازمان دهنده روند جهانی می باشد که ما در این جا مورد بررسی قرار می دهیم .

این منطق سیستمیک ( نظامند) که ما آن را «منطق اینرسی» نامیدیم (۲۲) بر این اساس است که هیچ تصمیم انسانی نمی تواند مانع حرکت و نتایج نهائی آن شود. در این چشم انداز، سیستم دارای سه زیر مجموعه است: نخست اقتصادی که به شکل فوق العاده ای رقابتی بوده و رونمای ایدئولوژیک آن نیز به عرصه معرفت شناختی الگوی سرمایه داری کلان محدود می شود، دومین زیر مجموعه جغرافیای انرژی، رونمای موتور اقتصادی، و سرانجام سومین زیر مجموعه، قدرت طلبی، رونمای حکومت یا تسلط یک جانبه تا پیدایش اقطاب قدرتهای نوین، به ویژه آسیائی. این سه زیر مجموعه که - خارج از انتقادات و نفی - تا کنون انسجام ساخت و ساز مناسبات بین المللی را تضمین کرده است، با ترکیب این سه زیر مجموعه «وحله تاریخی» یک مفهوم مشخص را تشکیل می دهد، واقعیتی یگانه که با سه شیوه مختلف تظاهر می کند.

مختصراً در اینجا خصوصیات و ایدئولوژی مرتبط به این سه زیر مجموعه را یادآور می شویم: جغرافیای اقتصادی، جغرافیای انرژی و قدرت طلبی به عنوان ساخت و سامان نظام جهانی به شکلی که می شناسیم و در آن خواهی نخواهی زندگی می کنیم.

### همسویی: از رونماهای اقتصاد تا پایان تاریخ

سال های ۷۰ دال بر چرخشی در تاریخ سرمایه داری بود که با تحول در سرمایه داری مالی آغاز شد که به تدریج - ولی با شتاب، به همین علت باید آن را تحول بدانیم - طی چهار دهه بعدی خود را از هر گونه الزام قانونی آزاد کرد. چنین امری با به کار بستن نظریات «آنارکو- سرمایه داری» (آنارشی - سرمایه داری) که توسط مکتب شیکاگو توسعه یافت و پدر خوانده این نظریات نیز نوبل میلتنون فریدمن است که در بالا به این موضوع اشاراتی داشتیم. آیا در اینجا نیازی هست که به تفسیر آزاد سازی بازار، آزاد سازی قیمت ها، آزاد سازی قوانین و نتایج آن بپردازیم، زیرا در متن بحران عمومی «جهان مالی» رسانه های تخصصی یا عمومی به شکل گسترده به این موضوعات پرداخته اند.

این نظریه، و کارآیندی که از آن به عنوان رونمای ایدئولوژیک و رویکرد عینی بازارهای بورسی حاصل می آید از هر گونه بند و الزام اخلاقی رها بوده و بر این اساس است که ثروت اندوزی به هدف غائی و مستقل تبدیل می شود. یعنی وضعیتی که موجب بروز مجموعه ای از نتایج و تأثیرات انحرافی گردید که بی گمان در نیت تصمیم گیرنده های سیاسی پیشبینی نشده بود - کارتر، ریگان، تاجر، کلینتن، بوش، بلیر - که تنها خواهان به کار اندازی ماشین اقتصادی بودند. ولی در عمل تأثیراتی در بر داشت، و متارکه معرفت شناختی بنیادی به استقلال سرمایه داری مالی و متارکه با سرمایه داری که متأثر از اخلاق پروتستانتیسم بود انجامید - یا آنچه از آن در آداب و سنن و حقوق هنوز باقی مانده بود و ماکس وبر نیز در عصر خود آن را تحت اشکال نظریه پرداختی مطرح کرد (۲۵). زیرا روشن است که جریان لیبرالیسم مالی دورادور در آغاز قرن نوزدهم گسترش یافت. بر این اساس «اخلاق پروتستانی» به تدریج نفوذ خود را از دست تا این که متارکه در سال های ۷۰ در جهان سیاست به شکل قطعی صورت گرفت.

در اینجا، می توانیم به بررسی مناسبات بین وهله جغرافیای سیاسی و وهله تسلط بپردازیم که نظام اولترالیبرال در کلیت عرصه اقتصادی در درون و در حاشیه مناطق تحت نفوذ گسترش می دهد.

جامعه شناس و الهی شناس مکتب آزادی، میشل شویان (۲۸)، استاد دانشگاه کاتولیک در سائوپائولو، در رساله اش تحت عنوان «انحراف توتالیتر در لیبرالیسم» که به سال ۱۹۹۱ منتشر شد می نویسد «خشونت ساختاری» همذات و همجنس و جزء جدائی ناپذیر لیبرالیسم اقتصادی است. چنین تمایلی را در نظریات میلتنون فریدمن - لیبرالیست به ویژه در کتاب مشهور او «سرمایه داری و آزادی» (۱۹۶۲) به روشنی می بینیم که طی آن تحت پوشش مؤثر سازی خردگرایی در

آزادی سیاسی به نفع آزادی اقتصادی، فریدمن به شکل اساسی در پی قانونیت بخشیدن به آزادی تمام و کمال دوایر تجاری است.

و به جای این که داده های واقعیت کلی را خارج از هر گونه پیش داوری و پیش شرط ایدئولوژیک ترسیم کند، به سوی حذف آزادی های بنیادی نیل می کند، زیرا برای آن که جهان سوداگران از آزادی بهره مند شوند، می بایستی مردم را تحت سلطه کشانده و بی ثباتی را به عنوان جزء جدائی ناپذیر نظام به آنها تحمیل کند. بازسازی، تغییر مکان سرمایه ها، حذف صنایع، بیکاری، جنگ برای گسترش نفوذ و تسخیر مناطق. به همین علت ایران باید تخریب شود.

وقتی اقتصاد جانشین سیاست می شود، پیامد آن فروپاشی دولت خواهد بود - زیرا تنها نیروی موتور پیش برنده، جهان اقتصاد است - و چنین تحولی است که به عنوان نظریه «پایان تاریخ» مطرح می گردد. حذف روبناهای دولتی به نفع تصمیم گیرنده های اقتصادی و مالی که از سوی دیگر همسویی جالب توجهی با نتایج نظریه مارکسیستی را نشان می دهد که به شکل مشابهی، در چشم انداز هگلی به پایان تاریخ و به مرگ دولت می انجامد. برای اولترالیبرالیسم، فروپاشی دولت و حتی از بین رفتن آن یک شرط اجتناب ناپذیر است، به همان شکلی که در ماتریالیسم تاریخی مطرح شده، انحلال دولت هدف و نتیجه ای است که به شکل همگون و بر اساس منطقی ساختاری انعطاف ناپذیر مطرح می باشد(۲۹).

سرانجام، ممکن است در کنار هم قراردادان این دو نظریه که در دو قطب مخالف یکدیگر واقع شده است اغراق آمیز و یا تحریک آمیز به نظر رسد... ولی با این وجود! ایدئولوژی های سوسیالیسم انقلابی و لیبرالیسم، در بینش یکسانی از انسان و جامعه ریشه دارد، بینشی کاملاً ضد سیاسی و متضاد در رابطه با انسان شناسی ارسطویی: یعنی «انسان گرگ انسان است» نزد توماس هابز به عنوان شاگرد افلاطون که «حیوان سیاسی» - اجتماعی - را نفی می کند. بر اساس نظریه جنگ دائمی همه علیه همه است که سه قرن بعد ماتریالیسم دیالکتیک نظریه مبارزه طبقاتی را به عنوان موتور تاریخ مطرح می کند، سپس، به همین گونه، در فردای جنگ جهانی دوم با آغاز شکست ایدئولوژیک سوسیالیسم اصل موضوعه ای مطرح شد که بر اساس آن تشدید رقابت آزاد و اتحاد بازار به ارتقاء و تعالی دموکراسی و «پایان تاریخ» تحقق خواهد بخشید. چنین امری یک بار برای همیشه باید آزادی از قیومیت جهان سیاست را ممکن سازد، یعنی مرحله ای که «اولیگوپولیستیک» (فروشنندگان محدود در بازار با خریداران بسیار مانند بازار اتوموبیل یا کامپیوتر) در جهان مالی اندک اندک پس از ۱۹۷۴ به آن دست خواهد یافت.

برای این دو ایدئولوژی، آزادی انسان تحت تأثیر واقعیت اجتناب ناپذیر فرآیند تولیدی از یکسو و نیروی بازار از سوی دیگر است. سوسیالیسم انقلابی و سرمایه داری لیبرالی دو نظام مختلف را تشکیل می دهند که توده ها به شکل مشابهی تابع الیگارشسی بوده که قدرت مالی و سیاسی را در اختیار دارند. سرمایه داری انحصاری دولت برای کمونیسم و سهام داران بی وطن برای کهکشان اولترا لیبرال.

در هر دو مورد، «پایان تاریخ» را به ما اعلام کرده اند، به علاوه، یک امتیاز دیگر، یعنی پایان استثمار انسان از انسان، یا ارتقاء دموکراسی جهانی که نتیجه و حاصل بازار آزاد خود گردان توسط «دست نامرئی» است. دیدیم چگونه رؤیای سوسیالیست حفظ شد و سپس به شبهه جزیره گولگ انجامید و چگونه انحراف فکری که به آزادی کامل عاملان مالی انجامیده، یعنی از طریق فروپاشی بی سابقه اقتصادهای به هم پیوسته و جهانی شده که پیامدهای مصیبتبار آن را احتمالاً باید در آینده انتظار بکشیم.

با این وجود پیش از فروپاشی نهادهای مالی منتهن در سپتامبر ۲۰۰۸ و انهدام حباب رؤیای امریکائی، به موازات یکدیگر قرار دادن دو الگو چندان روشن نبود، که البته از سوی دیگر، در چین کمونیست به خوبی در همزیستی به سر

می برد، در نگاه اول در تضاد به نظر می رسند، ولی در واقع دو متغیر متضاد هستند، یکی نماینده گزینش متمرکز قدرت الیگارشسی، و دیگری تمرکز گریز، پراکنده، خودگردان در اشکال کلی مدیریت ظاهراً مشارکتی در امور عمومی و شرکت تجاری. ولی سرانجام، با همان نتایج: یعنی تمرکز بی بدیل ثروت و قدرت بین مشتی تصمیم گیرنده، خود سر- کراسی، میانجی گران و سوداگران.

### پی نوشت

۲۲) یک حرکت، یک انتخاب که موجب آغاز فرآیند خاصی می شود به خودی خود بر حسب حرکت اولیه گسترش می یابد و سپس بر اساس اینرسی پیش می رود: یعنی اصلی که در سفرهای بین سیاره ای می شناسیم. یک حادثه کوچک می تواند در عین حال طی آبخاری از تأثیرات وارد آمده ابعاد گسترده ای بیابد، یعنی موردی که آن را «واکنش زنجیره ای» می نامند، پدیده ای که در نظریه معروف به «هرج و مرج» (۲۳) توسط ریاضیدان ادوارد لورنز (۲۴) به سال ۱۹۷۲ مطرح گردید. در اینجا ما از عمل یا رویدادی حرف می زنیم که به عنوان منبع، ارتعاشاتی را منتشر کرده و تا زمانی که به مانع و حدی برخورد نکند به حرکت خود ادامه می دهد. موضوع مشخصاً تمایل جبری را مطرح می سازد، ولی محدود است به زمان و مکان. سرمایه گذاری های عظیم دراز مدت در جست و جو و بهره برداری از انرژی فسیلی در مکان های بیش از پیش مشکل (صخره و قیر شن، نفوذ در کف آبهای عمیق)، ساخت و سامان زیربنائی برای عملکرد جوامع صنعتی بر اساس نوع انرژی و در نتیجه وابستگی مطلق آنها به منابع انرژی موجب اینرسی فوق العاده در نظامی می گردد که محصور و زندانی انتخاب نوع انرژی بوده و متارکه نمودن با آن در کوتاه مدت ناممکن خواهد بود. سیاست دولت ها که از هر سو مشروط به چنین ضرورتی می باشد، امروز با مصیبت مواجه شده است. البته پارامتر انرژی تنها پارامتری نیست که برای درک سیر تحولی نظام جهانی ضروری می باشد.

(۲۳ Chaos

(۲۴ Edward Lorenz

۲۵) ماکس وبر در «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری» (۱۹۰۴-۱۹۰۵) نشان می دهد که مشخصاً کلیساها و گروه های مذهبی پروتستان پاکدین (که در اصل به دلیل ایمانشان باید از مال جهان دوری جویند)، بیش از همه برای ثروت اندوزی بی صبری می کنند. به عنوان مثال، می توانیم از بنیاد لاس وگاس یاد کنیم که سنگ بنای تمام بلهوسی های مرتبط به بازی و قمار است و سر منشأ ایجاد گروه مذهبی مورمون می باشد. ماکس وبر می نویسد که چنین رفتاری «از هر گونه تمایل لذت گرایانه به دور بوده، اگر چه هدف کسب هر چه بیشتر پول است ولی چنین امری همواره در پیوند با خودداری از لذت های زندگی می باشد». و اضافه می کند «درآمد و کسب پول و ثروت به عنوان هدف غائی برای فرد آدمی مطرح می باشد و برای پاسخگویی به نیازها نیست» و بر این اساس کسب ثروت با قطع نظر از پاسخگویی به نیازهای مادی به هدفی مستقل تبدیل می شود. در واقع، در منطق پروتستان، موفقیت مادی نشان مرحمت الهی بوده، و به گزینش الهی نسبت داده می شود که شاخص های آن برای فرد آدمی قابل درک نیست. در این جا ما با مفهوم «تقدیر الهی» نزد ژان کلویین روبه رو می شویم (مترجم: تقدیر یا سرنوشت مفهومی الهی شناختی است که بر اساس آن گوئی خداوند برای ابد و به شکل سرّی برای برخی زندگی ابدی تعیین کرده. نظریه تقدیر الهی به شکل تنگاتنگ در پیوند با بحث فلسفی مرتبط به جبر و ضرورت مطرح می باشد. «تقدیر مضاعف» نیز مفهوم دیگری است که معرف نظریه کلوینیسم به ویژه در مورد تقدیر الهی برای آنها می باشد که برای ابد محکوم هستند). موفقیت مادی در اینجا اجازه می دهد که نشان رحمت الهی بازشناسی گردد [برای کاتولیسیسم رحمت الهی در عمل، در امور خیریه به عنوان مثال، ممکن می گردد عمل یعنی تجلی فعل و کلام الهی]. برای ماکس وبر سرمایه داری به مفهوم واقعی کلمه

در قرن هجدهم به وجود آمد، یعنی وقتی که سنت اخلاقی پاکدینی پروتستان قوانین خدشه ناپذیر و روزه داری را در امور اقتصادی و مالی برقرار ساخت که موتور ایدئولوژی گسترش صنعتی را تشکیل می داد، که امروز با تهی شدن از این بعد ایدئولوژیک، سرمایه داری به تشکل نظامی انجامیده است که ثروت اندوزی هدف غائی را تشکیل می دهد ولی با اهداف دیگری که حاکی از ارضاء و لذت فوری می باشد. با حذف خدا و الزامات الهی، وارد جهان ذهنی و واقعیت دیگری شدیم که با محیط زیست انسانی موجود در دوران شکوفائی جوامع صنعتی هیچ رابطه ای نداشت و به تدریج از محدوده هائی که قوانین مذهبی تعیین کرده بود، فاصله گرفت. بر این اساس نظام جهانی به بازار مکاره ای تبدیل شد که ظاهراً به نحوی خاص روی محور نظریه ریاضی «فاجعه» قرار می گیرد که ریاضی دان فرانسوی رنه توم (۲۶) آن را پایه ریزی کرده است. در این مورد به بررسی های اریک کریستوفر زمین (۲۷) مراجعه کنید.

(۲۶) René Thom

(۲۷) Erik Christopher Zeeman

(۲۸) Michel Schooyans

(۲۹) مانیفست حزب کمونیست که به تاریخ ۱۸۴۸ منتشر شد، ابتداء با امضای کارل مارکس و به امضای فردریش انگلس، پایان تاریخ را اعلام می کند که می بایستی با انحلال دولت مصادف باشد. این نظریه از تفکر فیلسوف المانی هگل الهام می گیرد که او غایت تاریخ را در وضعیت حقوقی می دانست (در این جا استفاده از مفهوم وضعیت حقوقی فراتاریخی است، ولی میانبر مفیدی به نظر می رسد)، با این وجود تحقق چنین امری تنها پس از یک دوره استبدادی ممکن خواهد شد. این نظریه را مارکس و انگلس به شکل دیکتاتوری پرولتاریا که پیش از انحلال دولت باید تشکیل گردد مطرح می کنند. بر اساس نظریه مشابهی، فرانسیس فوکویاما (امریکائی) در سال ۱۹۸۹ پایان تاریخ را با تحقق اوج دموکراسی جهانشمول اعلام کرد. نام فوکو شیما، عضو گروه پژوهشی نئو محافظه کاران در «طرح قرن نوین امریکا»، غالباً در پیوند با نام میکانیل لدین مطرح می گردد که نظریه پرداز دموکراسی لیبرال و به قدرت رسیدن آن از طریق «هرج و مرج سازنده» است، در این صورت آناارشی همذات استبداد هگلی و دیکتاتوری پرولتاریا نزد کارل مارکس است. یعنی همان هرج و مرجی که شاهد تکوین آن در خاورمیانه و به همین گونه در جوامع خود مان هستیم که در کام جهانی سازی گرفتار آمده اند. که به دلیل سرمایه داری دولتی در نظام اشتراکی دموکراسی مردمی باشد یا بر اساس منطق تمرکز هیپر سرمایه داری در سطح جهانی، نتیجه همیشه یکی است: از بین رفتن تدریجی طبقه متوسط و تحول چشم گیر به سوی فقر عمومی در سطح توده های عظیم.

گاهنامه هنر و مبارزه

۵ جون ۲۰۱۳